

احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی

## چهار مقاله

تصحیح علامہ محمد قزوینی

بسمه تعالیٰ

## مقدّمة مصحّح

کسانی که هنوز به ادبیات و آثار قدیمه ایران اهمیت می‌دهند از حسن انتخاب جناب مستطاب علامه نحریر مستشرق شهیر پروفسور ادوار براون مدّ ظلّه العالی معلم السنة شرقیه در دارالفنون کمبریج از بلاد انگلستان در طبع این کتاب مستطاب موسوم به مجمع النّوادر معروف به چهارمقاله تأليف احمد بن عمر بن علی النّظامی السّمرقندی بی‌نهایت محظوظ خواهند گردید و بار دیگر ذمّه خود را رهین امتنان آن بزرگوار خواهند شناخت.

چهار مقاله با وجود اختصار آن یکی از کتب ادبیه بسیار مهم زبان پارسی است و اهمیت آن از چند راه است یکی از باب قدم آن چه تأليف آن چنانکه خواهد آمد در حدود سنه ۵۵۰ هجری است و معلوم است که بواسطه توادر قتل و غارت امم وحشیه از قبیل عرب و مغول و ترک و غیره وغیرهم بر ممالک ایران و نیز بواسطه تساهل و تسامح ایرانیان تا اندازه‌ای در حفظ آثار اقدمین و موجبات مجد و شرف خود کتب ادبیه و علمیه زبان پارسی تقریباً به کلی از میان رفته است و آنچه باقی‌مانده به غایت محدود و انگشت‌شمار است و این کتاب یکی از بهترین و دلکش‌ترین این قبیل آثار است، دیگر از حیث اشتمال این کتاب بر بسیاری از مطالب تاریخی و تراجم مشاهیر اعلام که در هیچیک از کتب ادبیه و تاریخیه دیگر یافت نمی‌شود، دیگر از حیث سبک انشاء آن که در ایجاز لفظ و اشباع معنی و سلاست کلام و خلوّ از متعاطفات متراوفه و اسجاع ثقلیه و صنایع لفظیه بارده که شیوه ناخوش غالب نویسندگان ایران بخصوص متاخرین ایشان

بوده سرمشق انشاء و نمونه چیز نویسی هر ایرانی جدید باید باشد و در این باب عده قلیلی از کتب فارسی به پایه آن می‌رسد مانند تاریخ ابوالفضل بیهقی و تذکرة الأولیاء شیخ عطار و گلستان شیخ سعدی و تاریخ گزیده و منشآت مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام و محدودی دیگر، و بواسطه شهرت چهار مقاله محتاج به بسط کلام درباره اهمیت آن نیستیم.

این کتاب چنانکه از نام آن معلوم می‌شود مشتمل است بر چهار مقاله در بیان شرایطی که در چهار طبقه از مردم که بهزعم مصنف پادشاهان محتاج بدیشان می‌باشند یعنی دیبر و شاعر و منجم و طبیب باید مجتمع باشد و در ضمن هر مقاله بعد از شرح شرایط مخصوصه هر یک از این چهار طایفه قریب ده حکایت تاریخی مناسب مقام ایراد نموده است و مقاله دوم کتاب مخصوصاً بواسطه آنکه متضمن اسماء جمعی کثیر از شعراء قدیم ایرانی معاصر ملوک سامانیه و غزنیه و خانیه و دیالمه و سلجوقیه و غوریه و نیز مشتمل بر تراجم احوال چند نفر از مشاهیر ایشان مانند رودکی و عنصری و فرخی و معزی و فردوسی و ازرقی و رشیدی و مسعود سعد سلمان می‌باشد از حیث نظر ادبی اهمیتی عظیم دارد و مقاله سوم بواسطه اشتعمال آن بر بعضی معلومات در خصوص عمر خیام که در این اواخر بواسطه ترجمه رباعیات او به غالب السنّة غربیه در اروپا و امریکا شهرت فوق العاده‌ای بهم رسانیده دارای اهمیتی مخصوص است زیرا که چهارمقاله اوّلین کتابی است که ذکری از عمر خیام در آن شده و انگهی مصنف خود معاصر او بوده و با اوی ملاقات نموده است، و همین حکایت چهار مقاله در باب پیشگوئی عمر خیام که «گور من در موضعی باشد که هر بهاری باد شمال بر من گل افshan می‌کند» باعث شد که «انجمن عمر خیام» در لندن بوته‌گل سرخی از نیشابور از سر مقبره عمر خیام به دست آورده آن را بر سر قبر فیتز جرالد شاعر معروف انگلیسی و بهترین مترجم رباعیات خیام غرس نمود.

بواسطه اهمیت موضوع کتاب و صغر حجم و سهولت استنساخ آن ظاهراً چهار مقاله از همان زمان تأليف شهرت نموده و قبول عامه بهم رسانیده است و غالب کتب تاریخ و ادب مندرجات آن را نقل کرده‌اند، قدیمترین کتابی که از آن نقل نموده تاریخ طبرستان لمحمد بن الحسن بن اسفندیار است که در حدود سنّة ٦١٣ یعنی قریب شصت سال بعد از چهار مقاله تأليف شده، ابن اسفندیار فصل متعلق به حکایت فردوسی و سلطان محمود را بتمامه از مصنف به اسم و رسم روایت کرده هر چند اسمی از خود چهار مقاله نبرده است، پس از آن در تاریخ گزیده و تذکرة دولتشاه و نگارستان قاضی احمد غفاری و سایر کتب تاریخ و تذکره همه جا فصول بسیار از آن نقل کرده‌اند.

نام اصلی کتاب ظاهراً مجمع التوادر بوده ولی بواسطه اشتعمال آن بر مقالات چهارگانه معروف به چهار مقاله شده است، امین احمد رازی در تذکرة هفت اقلیم گمان کرده که مجمع التوادر و چهار مقاله دو کتاب علیحده بوده از تأليفات نظامی عروضی و حاجی خلیفه نیز

در این باب متابعت او را نموده و این سهو است و در حقیقت هر دو اسم یک مسمی است نهایت یکی عَلَم موضع بوده و دیگری عَلَم بالغلبه، اوّلًا به دلیل آنکه حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده از مصنفات نظامی عروضی فقط به ذکر مجمع النّوادر اکتفا می‌کند و هیچ اسمی از چهار مقاله نمی‌برد و حال آنکه وی قطعاً چهار مقاله را در دست داشته است زیرا که مکرر مضامین آن را نقل کرده از جمله حکایت رودکی و امیر نصر سامانی در هرات و قصيدة معروف رودکی:

بوی جوی مولیان آید همی  
و حکایت تاش و ماکان بن کاکی و نوشتن کاتب آمَا مَاکان فَصَار كَاسْمِه<sup>۱</sup> و حکایت پرسیدن مخدوم او از وی که نظامی جز تو هست و جواب وی بر بدیهه به ایات:

در جهان سه نظامیم ای شاه                    که جهانی ز ما بافغانند

که در ذیل ترجمۀ حال او ذکر می‌کند<sup>۲</sup> و اگر این دو کتاب یکی نبودی سکوت او از ذکر چهار مقاله با وجود شهرت آن کتاب و نقل مکرر خود وی از آن هیچ دلیلی نخواهد داشت، ثانیاً قاضی احمد غفاری در مقدمۀ کتاب نگارستان برای مصادر آن تأليف قریب سی کتاب از کتب مشهورۀ تاریخ و ادب و تذکره‌های شعر و مسالک و ممالک و غیرها نام می‌برد از جمله مجمع النّوادر نظامی عروضی است و در اثناء کتاب قریب هفت یا هشت حکایت از مجمع النّوادر به اسم و رسم نقل می‌کند و این حکایات بعینها کلمه به کلمه مسطور در چهار مقاله است از جمله حکایت ملاقات مصنف با عمر خیام در بلخ، و حکایت سلطان محمود و ابوالعباس خوارزمشاه و فضلائی که در دربار او مجتمع بودند چون ابوعلی سینا و ابوریحان بیرونی و ابوالخیر خمار و غیرهم، و حکایت خواجه نظام الملک طوسی و حکیم موصلى در نیشابور، و حکایت فردوسی و سلطان محمود، و حکایت طبیب معروف به ادیب اسماعیل در هرات و مرد قصاب، و غیر ذلك و در ابتدای غالب این حکایات گوید «در مجمع النّوادر آمده» یا «صاحب مجمع النّوادر آورده» یا «در مجمع النّوادر مسطور است<sup>۳</sup>» و این دلیل قطعی است که مجمع النّوادر و چهار مقاله یکی است، و مرحوم رضاقلیخان در مقدمۀ مجمع الفصحاء در ضمن تعداد مأخذ آن کتاب یکی چهار مقاله را می‌شمرد و از آن اینطور تعبیر می‌کند «مجمع النّوادر نظامی عروضی مشهور به سمرقندی موسوم به چهار مقاله» و این صریح است که وی نیز ملتافت این نکته شده بوده و فریب هفت اقلیم را نخورده، و واضح است که مجرد ذکر حاجی خلیفه این دو اسم را در دو موضع از کشف الظنون دلیل بر مغایرت مسمای آندو نمی‌شود چه بنای حاجی خلیفه بر جمع

۱. رجوع کنید به تاریخ گزیده طبع زول گانتن ص ۳۴ - ۳۵

۲. تاریخ گزیده در آخر کتاب در فصل شura.

۳. نگارستان قاضی احمد غفاری نسخه کتابخانه ملی پاریس، (متتم فارسی ۱۳۴۳ ورق ۵۰، ۷۰، ۱۰۱ - ۱۰۳، ۱۳۴، ۱۳۵ و غیرها).

اسماء کتب است خواه آنها را خود دیده باشد یا آنکه اسماء آنها را از روی کتب دیگر التقط نموده باشد و رسم او در کتبی که خود بلاواسطه آنها را ملاحظه کرده آنست که شرحی اجمالی در وصف مندرجات و ترتیب ابواب و فصول آن ذکر می‌کند در صورتیکه کتبی را که خود مشاهده نکرده بلکه از روی کتب دیگر نام آنها را جمع کرده فقط به ذکر نام آن قناعت کرده

می‌گذرد، عین عبارت او در باب چهار مقاله اینست:

«چهار مقاله فارسی لنظام الدین احمد بن علی العروضی السمرقندی الشاعر ذکر فیه ائمہ لابدالملک من الكاتب و الشاعر و المترجم و الطبيب ذکر لکل صنف مقالة»

و در باب مجمع النوادر گوید:

«مجمع النوادر فارسی لنظام الدین ابی الحسن احمد بن عمر بن علی المکی (کذا!) العروضی السمرقندی المتوفی سنة».

اما تاریخ تأثیف چهار مقاله اگر چه در ضمن کتاب مذکور نیست ولی قطعاً مؤخر از سنه ۵۵۲ که سال وفات سلطان سنجیر سلجوقی است نبوده چه از ضمن کتاب معلوم می‌شود که سلطان سنجیر در وقت تأثیف کتاب در حیات بوده است. از طرف دیگر مصنّف در ضمن تعداد کتب انشا که دیبران را خواندن و حفظ نمودن آن لازم است از جمله مقامات حمیدی را می‌شمرد، و چون تاریخ تأثیف مقامات حمیدی در سنه ۵۵۱ هجری است<sup>۱</sup> معلوم می‌شود تأثیف کتاب مقدم بر سنه ۵۵۱ نیز نبوده پس تاریخ تأثیف آن محصور می‌شود بین سنه ۵۵۱ - ۵۵۲.

## ترجمهٔ حال مصنّف

مصنّف کتاب ابوالحسن نظام الدین احمد بن عمر بن علی سمرقندی معروف به نظامی عروضی از شعرا و نویسنده‌گان قرن ششم هجری معدود است، از شعروی اکنون جز چند قطعه هجا که چندان پایه شعری ندارد چیزی به دست نیست ولی در نثر مقامی بس عالی داشته و چهار مقاله او چنانکه سابق اشارت شد یکی از بهترین نمونه انشاء پارسی است، گذشته از شیوه شاعری و صنعت دیبری در فن طب و نجوم نیز مهارتی بسزا داشته و دو حکایتی که در آخر مقاله سوم و چهارم ذکر می‌کند اقوی شاهد این مقال است، از ترجمهٔ حال مصنّف و تاریخ

۱. چنانکه صریحاً در دیباچهٔ دو مقامات حمیدی مطبوع در طهران و کانپور و در کشف الظنون حاجی خلیفه و در یکی از دو نسخه دیگر از مقاماتِ حمیدی محفوظه در موزهٔ بریتانیه مسطور است، ولی در دیباچه یک نسخه دیگر از مقامات موزهٔ بریتانیه تاریخ تأثیف مذکور نیست و اگر عدم ذکر تاریخ در این نسخه باعث شگّی و تردیدی در باب تاریخ تأثیف مقامات گردد در هر صورت تأثیف چهار مقاله مقدم بر سنه ۵۴۷ که دو مرتبه صریحاً در اثناء کتاب ذکر شده نبوده است پس بطور قطع و یقین تاریخ تأثیف آن محصور می‌شود بین سنه ۵۴۷ - ۵۵۲.

تولد و سنت وفات وی هیچگونه اطلاعی نداریم معلومات ما در خصوص وی منحصر است در دو فقره یکی آنچه از تضاعیف خود چهار مقاله استنباط می‌شود دیگر آنچه صاحبان تذکره در ترجمة حال وی نوشته‌اند، اما فقره اولی خلاصه آن از قرار ذیل است:

اولاً نظامی عروضی از ملازمان و مخصوصان ملوک غوریه بوده است و چهار مقاله را به نام یکی از شاهزادگان این سلسله ابوالحسن حسام الدین علی تألیف نموده و بتصریح خود در وقت تألیف این کتاب چهل و پنج سال بوده که به خدمتگزاری این خاندان موسوم بوده است، و در مقاله دوم خود را از جمله شعرای چهارگانه‌ای می‌شمرد که نام ملوک غور بواسطه ایشان مخلد گردیده است.

ملوک غوریه که ایشان را ملوک شنسبانیه و آل شنسب<sup>۱</sup> نیز گویند دو طبقه بوده‌اند.

اول ملوک غوریه به معنی اخّص که در خود غور سلطنت نموده و پایتحت ایشان فیروزکوه و دارای لقب رسمی «سلطان» بودند (از حدود سنه ۵۴۳ - ۶۱۲)، و از مشاهیر این طبقه سلطان علاء الدین حسین غوری معروف به جهانسوز است که مصنف مکرر نام او را در این کتاب برده و در وقت تألیف کتاب حیات داشته است، در سنه ۵۴۷ وی را با سلطان سنجر سلجوقی در حدود هرات محاربه دست داد غوریان شکست خوردند و سلطان علاء الدین اسیر شد و آن واقعه معروف‌گشت از جمله کسانی که در مسکر سلطان علاء الدین در این جنگ حضور داشتند نظامی عروضی بود که در ملازمت مخدومین خود ملوک بامیان آتی الذکر در جزء سیاهی لشکر غور در این محاربه حاضر شده بود پس از شکست لشکر غور مصنف از ترس جان مدتی مدید در هرات متواری بسر می‌برده و دو حکایتی که در آخر مقاله سوم و چهارم ذکر می‌کند راجع بدین مدت اختفاء اوست.

دوم ملوک بامیان‌اند که از جانب سلاطین غوریه سابق الذکر به حکومت ارثی بامیان و طخارستان واقعه در شمال غور منصوب بودند و ایشان را فقط به لقب «ملک» می‌خوانند و حق تلقیب به سلطان نداشتند<sup>۲</sup>، و از قرار معلوم مصنف از مخصوصان این طبقه از ملوک غوریه

۱. نسبت به جد اعلای ایشان شنیب نام که به زعم موّخین ایشان معاصر علی بن ابی طالب عليه السلام بوده و بر دست آن حضرت ایمان آورده و از وی عهد و لوائی ستد است (طبقات ناصری طبع کلکته ص ۲۹ بعده و تاریخ جهان آرای قاضی احمد غفاری نسخه موّзе بريطانیه (شرقی ۱۴۱ ورقی ۱۱۶).

۲. در ایران و متعلقات آن حکمرانان ولایات و ممالکی را که استقلال کلی نداشته بلکه با جگذار پادشاهان مستقله دیگر بودند ولی حکومت ایشان ارثی و اباً عن جد بوده «ملک» می‌خوانده‌اند و این لقب را نیز سلاطین مستقله بدیشان عطا می‌کرده‌اند، و پادشاهان مستقله از قبیل غزنویه و سلجوقیه و غوریه فیروزکوه و خوارزمشاهیه دارای لقب رسمی «سلطان» بودند و غالباً این لقب باستی از دارالخلافه بغداد برای ایشان فرستاده شود، و چون اول کسی که خود را «سلطان» خواند سلطان محمود غزنوی بود بشرحی که در کتب

بوده نه طبقه اولی، و اولین پادشاه این سلسله ملک فخرالدین مسعود بن عزالدین حسین برادر سلطان علاءالدین جهانسوز است که تا حدود سنّة ٥٥٨ در حیات بوده است و نام وی در دیباچه خاتمه کتاب مذکور است، دوّمین ایشان ملک شمس الدین محمد پسر ملک فخرالدین مسعود مذکور است که تا حدود سنّة ٥٨٦ در حیات بوده است و در واقعه شکست سلطان علاءالدین از سلطان سنجر و اسیر شدن او وی نیز گرفتار شد و پنجاه هزار دینار خود را فدیه داده خلاص گردید و نظامی عروضی در خصوص تعیین روز ورود مال فدیه به هرات استخاراجی از احکام نجومی نموده و مطابق با واقع اتفاق افتاده و این تصادف را از جمله مفاخر خود در این کتاب ذکر کرده است، و شاهزاده ابوالحسن حسام الدین علی که مخدوم مخصوص مصنّف و تأليف اين کتاب به نام اوست پسر فخرالدین مسعود و برادر شمس الدین محمد مذکور است، و هر چند از تعبیر مصنّف از او «به پادشاه وقت» و «که امروز افضل پادشاهان وقت است» توهّم می‌رود که وی نیز یکی از ملوک غوریه بوده ولی در واقع وی هیچوقت به پادشاهی و حکمرانی نرسید و ظاهراً مرادش از پادشاه شاهزاده بوده است.

از چندین موضع کتاب که مصنّف اشاره به وقایع راجعه به خود می‌نماید با تعیین زمان و مکان معلوم می‌شود که شهرت مصنّف در نصف اول قرن ششم هجری بوده و تولّدش قطعاً مدتی قبل از سنّة ٥٠٠ و اقلّاً تا حدود سنّة ٥٥٠ در حیات بوده است، خلاصه آن اشارات از قرار ذیل است:

در سنّة ٥٠٤ که وی هنوز در سمرقند مسقط الرأس خود بوده بعضی معلومات در خصوص روdkی شاعر از دهقان ابو رجا شنیده.

در سنّة ٥٠٦ در شهر بلخ به خدمت عمر خیام رسیده و در مجلس انس پیشگوئی خیام را در باب قبر خود شفاهاً از وی استماع نموده است.

در سنّة ٥٠٩ در هرات بوده است.

در سنّة ٥١٠ از هرات به قصد انتجاع به اردوی سلطان سنجر که در حوالی طوس مقام کرده بود پیوسته و در آنجا به خدمت ملک الشّعراء معزّی رسیده و شعر خود را بر او عرضه داشته معزّی او را تشویق نموده و دلداری داده و شرحی در کیفیّت احوال خود برای وی ذکر نموده است، و در همین سفر در طوس قبر فردوسی را زیارت کرده، و نیز در همین سنّه او را در نیشابور می‌یابیم.

تاریخ مذکور است لهذا ملوک سابق بر غزنویه را چون صفاریه و سامانیه و دیالمه کسی به لقب سلطان نخوانده است، و بعد از فتح بغداد بدست مغول و انقراض خلافت عربیه این نظم و ترتیب مانند بسی از نظمات و ترتیبات دیگر از میان رفت و مفهم مصطلح این دو لقب با یکدیگر مختلط گردید و اینجا جای تفصیل این مسأله نیست.

در سنه ۵۱۲ باز در نیشابور بوده، و همچنین در سنه ۵۱۴ که در آنجا از معزی حکایتی راجع به سلطان محمود و فردوسی شنیده، و گویا در این چهار پنج سال همه را در نیشابور اقامت داشته است.

در سنه ۵۳۰ مجدداً به نیشابور رفته و قبر عمر خیام را زیارت کرده و به رأی العین تحقیق مقال او را در بیست و چهار قبل که هر بار باد شمال بر گور وی گل افسان کند مشاهده کرده است. در سنه ۵۴۷ که مابین سلطان سنجر سلجوقی و سلطان علاء الدین غوری در صحراي آوه در حدود هرات محاربه واقع شد مصنف نیز چنانکه گفتیم در لشکر غوریان حضور داشته و پس از شکست غوریه مدتی طویل در هرات مختفی گشته است.

از تبع و تصفح دقیق چهار مقاله معلوم می شود که نظامی عروضی با وجود علو مقام وی در فضایل و تقدّم وی در فنون ادبیه در فن تاریخ ضعفی نمایان داشته و اغلاط تاریخی از قبیل تخلیط اسماء اشخاص مشهور به یکدیگر و تقدیم و تأخیر سنتات و عدم دقت در ضبط وقایع و نحو ذلك از وی بسیار صادر شده و ما در حواشی این کتاب بر حسب وسع به توضیح آن اشتباهات پرداخته ایم و نمونه را در اینجا نیز اشاره اجمالی به بعضی از آنها می کنیم:

(۱ - ۷) فقط در دو حکایت متعلق به اسکافی دبیر آل سامان وی را چندین سهو عظیم روی

داده که از هیچکس مغتفر نیست و از مثل مصنف کسی به طریق اولی:

اولاً، اسکافی را دبیر نوح بن منصور بن نوح بن نصر بن احمد سامانی فرض کرده و حال آنکه وی دبیر جد او نوح بن نصر بوده و قریب بیست سال قبل از جلوس او وفات نموده و زمان او را اصلاً در نیافته؛

ثانیاً، الپتکین مؤسس دولت غزنویه را معاصر نوح بن منصور مذکور دانسته و حال آنکه وی نیز مدتی طویل قبل از جلوس او وفات یافته و اصلاً زمان پادشاهی او را درک نکرده؛

ثالثاً، فرض کرده که سبکتکین به اتفاق سیمجریان لشکر به خراسان کشید و با الپتکین حرب کرد و حال آنکه الپتکین سی و اند سال قبل از این واقعه وفات یافته بود و آنگهی لشکرکشی سبکتکین خود برای جنگ با سیمجریان بود نه به اتفاق ایشان و این از مشهورات وقایع تاریخ است؛

رابعاً، سردار معروف سامانیان ابوعلی احمد بن محتاج چفانی را (علاوه بر تخلیطی که در نام و بلد و منصب او کرده و از او به ابوالحسن علی بن محتاج الكشانی حاجب الباب تعبیر می کند) معاصر با نوح بن منصور سامانی دانسته و حال آنکه وی قریب بیست و دو سال قبل از جلوس او وفات نموده و اصلاً زمان پادشاهی او را در نیافته؛

خامساً، ابوعلی بن محتاج مذکور را معاصر با لشکرکشی سبکتکین به خراسان فرض کرده و حال آنکه وی سی و نه سال قبل از این واقعه وفات یافته؛

سادساً، ماکان بن کاکی را معاصر نوح بن منصور بن نوح بن نصر بن احمد سامانی دانسته و حال آنکه وی معاصر جد پدر او نصر بن احمد بوده و سی و نه سال قبل از جلوس او وفات یافته و اصلاً زمان پادشاهی او را درک نکرده؛

سابعاً، سردار لشکر سامانیان را که با ماکان بن کاکی جنگ نمود و او را بکشت تاش سپهسالار دانسته و حال آنکه به اتفاق مورخین سردار آن جنگ ابوعلی بن محتاج چغانی بوده، و سهوهای عظیم و تخليطات مضحك مصنف را در این دو حکایت به هیچ چیز مانند نتوان کرد جز بدان لطیفه که زمخشری در ربیع‌البیار آورده و هی‌هذا:

«شهد سلمی الموسوس عند جعفر بن سلیمان علی رجل فقال أصلحك الله ناصي راضى  
قدرى مُجْبِر شتم الحجاج بن الزبیر الذی هدم الكعبة علی علی بن ابی سفیان فقال له جعفر لا ادری  
علی ای شئ احسدک اعلى علمک بالمقالات ام علی معرفتك بالأنساب فقال اصلاح الله الأمیر ما  
خرجت من الكتاب حتی حذقت هذا کله»

(۸) حسن بن سهل را با برادرش فضل بن سهل اشتباه کرده و حسن بن سهل را ذوالریاستین می خواند و حال آنکه ذوالریاستین لقب برادرش فضل بن سهل است نه حسن بن سهل، و بوران زوجة مأمون را دختر فضل بن سهل می داند و حال آنکه وی دختر برادرش حسن بن سهل است و نه فضل بن سهل؛

(۹) سلطان مسعود سلجوقی را با سلطان سنجر اشتباه نموده و لشکر کشیدن المسترشد بالله را به قصد جنگ با سلطان سنجر دانسته و حال آنکه به اتفاق مورخین به قصد جنگ با سلطان مسعود بود نه با سلطان سنجر؛

(۱۰) ایلک خان از ملوک خانیّة ماوراء النهر را به بغراخان از همان طبقه اشتباه کرده و بغراخان را معاصر سلطان محمود غزنوی دانسته و حال آنکه معاصر او ایلک خان بود؛

(۱۱) دو سه سهو تاریخی در فصل راجع به مسعود سعد سلمان نموده که چون از مشهورات وقایع تاریخی نیست از تعداد آنها در اینجا صرف نظر نمودیم.

(۱۲) پنج شش غلط بزرگ فقط در دو سطر راجع به حکایت شخص مجعل موسوم به امیر شهاب الدین قلمش الب غازی نموده که به هیچوجه قابل اصلاح نیست و از همه غریب‌تر آنست که مصنف خود در این واقعه ادعای سمع شفاهی می‌کند، و از کثرت غرابت این اغلاط عقیده بنده بعد از امعان نظر دقیق بر آن شد که دستی از خارج در این موضع از کتاب برده شده است و تفصیل این مسئله در حواشی کتاب مسطور است.

(۱۳) یعقوب بن اسحق کندي معروف به فیلسوف عرب را که خود و آباء و اجداد وی همه از شهر مشاهیر مسلمین و همه حکام و عممال خلفای بنی امیه و بنی عباس بوده‌اند و جدّ وی اشعث بن قیس از صحابة حضرت رسول بود یهودی دانسته و بر چنین اساس واهی یک حکایت

طوبیل عریض که از اوّل تا به آخر از اکاذیب روات و خرافات قُصاص است بنا نهاد؛  
(۱۴) قتل خواجه نظام‌الملک طوسی را به دست باطنیه در بغداد دانسته و حال آنکه با تفاق  
موزخین در نهاوند بود.

(۱۵) محمد بن زکریای رازی طبیب معروف را معاصر منصور بن نوح سامانی دانسته و حال  
آنکه وی اقلًا سی سال قبل از جلوس منصور وفات یافته است و برچنین امری باطل و بنیانی  
متزلزل یک حکایت بلند بالای مجعلی مبتنى ساخته.

(۱۶ - ۱۷) علاء‌الدّوله بن کاکویه را به شمس‌الدّوله بن فخرالدّوله دیلمی اشتباه نموده و  
شیخ ابوعلی سینا را وزیر علاء‌الدّوله فرض کرده و حال آنکه وی وزیر شمس‌الدّوله بود، و دیگر

آنکه وزارت شیخ را در رئیس فرض کرده و حال آنکه در همدان بود.  
این بود خلاصه آنچه از خود چهار مقاله راجع به ترجمه حال مصنف استنباط می‌شود، اما  
آنچه صاحبان تذکره در این خصوص نوشته‌اند متضمن هیچ مطلب تازه‌ای نیست و همه به  
عادت معهود از یکدیگر نقل کرده‌اند لهذا ذکر همه مسطورات ایشان در اینجا خالی از فائده است  
ولی برای آنکه مطالعه کنندگان محتاج به رجوع به تذکره‌ها نباشند ما فقط به نقل مرقومات چهار

نفر از ایشان که قدیمتر و نسبتاً معتبرترند اکتفا می‌نمائیم:  
قدیمترین کتابی که ترجمة حالی از نظامی عروضی نوشته لباب الألباب نورالدین محمد  
عوفی است که در حدود سنه ۶۱۷ یعنی قریب شصت سال بعد از این کتاب تأليف شده ولی  
اسفوس که عوفی با وجود این همه قرب عهد هیچ معلوماتی در باب صاحب ترجمه نمی‌دهد و

از سجع و جناس خنک به چیز دیگر نمی‌پردازد عین عبارت او اینست<sup>۱</sup>:

«الْأَجَلُ نِجْمُ الدِّينِ نَظَامِي عَرَوْضِي سَمْرَقَنْدِي، نَظَمُ نَظَامِي عَرَوْضِي كَهْ نَقُودُ وَ عُرَوْضُ طَبِيعٍ  
او نتیجه کان را تغییر کند سلک ڈری است که عقد ثریا را تزییف و کمر جوزا را تحریر افتاد الخ».  
شعر او مشنوی است و از متقدمان صنعت است از اشعار او آنچه در خاطر بود تحریر افتاد الخ.  
اینجا شروع می‌کند به ذکر اشعار او که عبارت است از پنج قطعه مرکب از بیست فرد شعر که  
چون همه هزل و هجاء و به علاوه سخیف و سست است مراجعات ادب را از ذکر آن در اینجا  
صرف نظر نمودیم، و در موضوعی دیگر از کتاب در ترجمة حال رودکی این دو بیت را نسبت  
به نظامی عروضی می‌دهد<sup>۲</sup>:

ای آنکه طعن کردی در شعر رودکی  
این طعن کردن تو ز جهل است و کودکیست

۱. لباب الألباب طبع پرسور ادوارد براون ج ۲ ص ۲۰۷ - ۲۰۸

۲. ایضاً ج ۲ ص ۷